

الهیات فمینیستی و دنیوی شدن

دکتر مجید موحد*

چکیده

فمینیسم چه به عنوان یک جنبش اجتماعی و نوعی نظام معرفت شناختی، دین را به عنوان عامل اساسی مشروعیت بخش ساختار پدرسالاری به چالش کشیده است. متکلمان فمینیست با انتقادات شدید نسبت به کلیه ادیان و تأکید بر مسأله جنسیت خداوند مقوله جدیدی را در مطالعات دینی مطرح نمودند. اینان رهیافت جدیدی را تحت عنوان الهیات فمینیستی و ایده زنانه شدن دین در مطالعات دینی طرح نمودند.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که گسترش رویکرد انتقادی فمینیستی در درون آیین مسیحیت، افزایش آگاهی‌های زنان و گسترش مشارکت آنان در جامعه، به ویژه طرح ایده زنانه شدن دین، تأکید بر تکثر ادیان و ارائه ادیان شخصی دارای رویکرد زنانه، تقابل شدید با بنیادگرایی، ارائه بدیل‌هایی مؤنث برای خداوند، و ارائه عناصر ساختاری الهیات فمینیستی که در آن‌ها تأکید بر این جهان و زندگی بشر در آن جایگزین رویکردهای اخروی دینی گردیده است، از جمله تأثیرات الهیات فمینیستی بر فرایند دنیوی شدن در دنیای غرب به حساب می‌آید.

واژه‌های کلیدی: ۱- فمینیسم ۲- الهیات ۳- پدرسالاری ۴- دنیوی شدن
۵- جنسیت

۱. مقدمه

جنبش زنان مجموعه تحولاتی است که از نیمه دوم قرن نوزدهم در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در بستر مدرنیته روی داده است. این جریان از یک جنبش

* استادیار دانشگاه شیراز

اجتماعی- سیاسی آغاز و به مرحله نظریه پردازی اجتماعی و از آن به طرح فلسفه و دانش‌های فمینیستی و در نهایت به معرفت شناسی فمینیستی منتهی گردیده است.

آنچه که امروزه تحت عنوان فمینیسم^۱ از آن یاد می‌شود مفهومی واحد نیست، بلکه مشتمل بر آرا و عقاید متنوعی است که از اواخر قرن نوزدهم تاکنون، به موقعیت فرودست زنان در حوزه‌های خصوصی و عمومی زندگی اجتماعی، تبعیض، ظلم و ستمی که به دلیل جنسیت زنان بر آن تحمیل می‌گردد، اشاره می‌نماید و تصاویر مردسالارانه کلیشه‌ای از جنسیت را به چالش می‌طلبد و با تأکید بر غیرطبیعی دانستن تبعیض‌های موجود علیه زنان، آنان را به سوی کسب برابری و یا موقعیت برتر زنان فرا می‌خواند.

اندیشه‌های فمینیستی متنوع با رویکردی انتقادی پرسش‌های بنیادینی را پیش روی اندیشمندان، فلاسفه، عالمان حوزه دین و اخلاق، علوم اجتماعی و سیاست قرار داده‌اند. الهیات از جمله حوزه‌هایی است که مورد نقد از سوی فمینیست‌ها قرار گرفته است. آنان با تأکید بر تأثیر جنسیت فرد بر همه تجارب وی، از جمله تجربه دینی، با پرداختن به موضوع رابطه دین و جنسیت اعتقاد داشتند که مطالعه عادات و نهادهای دینی بدون در نظر گرفتن تجربه فرهنگی وجود جنسیت زن و مرد میسر نیست. در همین راستا الهیات فمینیستی با دیدگاهی انتقادی نسبت به الهیات سنتی به‌خصوص آیین مسیحیت از طریق مفهوم جنسیت به‌عنوان نخستین و مهم‌ترین مقوله تحلیل، به‌دنبال ایجاد طرحی نو در الهیات بود که در آن ویژگی‌های دوری‌گزیدن از مردسالاری و تأکید بر جنسیت برجسته می‌باشد.

از سوی دیگر فمینیسم به‌صورت عام و الهیات فمینیسی به‌صورت خاص، چه به‌عنوان یک جنبش اجتماعی و چه به‌عنوان یک نوع معرفت اجتماعی در خلأ شکل نمی‌گیرد، و در عین حال تأثیرپذیری از دیگر عوامل اجتماعی بر آنان نیز تأثیر می‌گذارد. اندیشه دنیوی شدن^۲ به‌عنوان یکی از عناصر اساسی مدرنیته^۳ از جمله مسائلی است که در منازعات فکری و فلسفی به‌وقوع پیوسته در دنیای غرب، از قرن ۱۹ تاکنون، به‌عنوان نماد عقلانی مدرنیته، جایگاه فرهنگی و اقتدار نهادی دین در سطوح مختلف زندگی اجتماعی را به چالش می‌طلبد. سؤالی که در این مطالعه مطرح می‌گردد این است که فمینیسم چه به‌عنوان یک جنبش اجتماعی و چه به‌عنوان یک مکتب فکری- فلسفی چه رویکردی نسبت به دین دارد؟ الهیات فمینیستی چیست؟ و چه تفاوتی با الهیات سنتی دارد؟ و در نهایت آیا میان رویکرد فمینیستی به دین و یا همان الهیات فمینیستی با فرایند دنیوی شدن رابطه‌ای وجود دارد؟ پاسخ‌گویی به سؤالات طرح شده بالا اهداف اصلی این مطالعه را به‌خود

اختصاص می‌دهد. تا شاید در جامعه دینی ایران که با افزایش سطح آگاهی زنان و مطالبات آنان روبرو است از جهات نظری و عملی راهگشا باشد.

۲. فمینیسم چیست؟

اصطلاح فمینیسم برگرفته شده از کلمه فمینین^۴ به معنای زن یا جنس مؤنث است، که خود از ریشه لاتینی فمینا^۵ گرفته شده است. در زبان فارسی برای واژه فمینیسم معادل‌هایی مانند زن‌گرایی، زنانه‌نگری، و آزادی‌خواهی زنانه ارائه شده است. این مفهوم برای اولین بار در سال ۱۸۷۲ توسط الکساندر دومای^۶ پسر نویسنده شهیر فرانسوی در اشاره به جنبش در حال پیدایش زنان مورد استفاده قرار گرفت (۳، ص: ۱۱ و ۵، ص: ۱۴-۱۳).

برای فمینیسم تعاریف چندی ارائه شده است. آبوت و والاس (۱، ص: ۳۲۲) آن را جنبشی می‌دانند که با رویکردی زنانه و با هدف رفع انواع تبعیض و ستم‌نژادی، طبقاتی و جنسیتی علیه زنان به‌وجود آمده است. در تعریفی دیگر، آن را نوعی مخالفت با هر گونه تبعیض فردی، اجتماعی و اقتصادی می‌دانند، که زنان به‌دلیل جنسیت‌شان از آن رنج می‌برند (۲۰، ص: ۲). بر این اساس نمی‌توان تمامی زنان را به‌دلیل جنسیت‌شان، خود به‌خود فمینیست دانست، و در عین حال مردان نیز در صورت پذیرش تعریف یاد شده می‌توانند فمینیست قلمداد شوند. امانوئل کاستلز^۷ فمینیسم را تعهدی برای پایان بخشیدن به سلطه جنس مذکر تعریف می‌کند. وی جوهره نهضت فمینیسم را بازتعریف هویت زنان می‌داند، که می‌تواند با برابری دو جنس، جنسیت زدایی از تفاوت‌های زیستی و فرهنگی، و گاه تأکید بر ویژگی‌های ذاتی زنان همراه باشد. بنابر تعبیر او، هر چند در جنبش فمینیسم تنوع و تکرر زیادی مشاهده می‌شود، اما تعریف مجدد از هویت زنانه در تقابل با پدرسالاری را می‌توان وجه مشترک انواع اندیشه‌های فمینیستی دانست (۹، صص: ۱۸-۲۱۷). اندیشمندانی که درباره فمینیسم و تاریخچه آن مطالعه نموده‌اند، با ایجاد تمایز میان جریان‌های فمینیستی، آن‌ها را به سه موج تقسیم می‌نمایند. موج اول فمینیسم که به آن موج قدیم نیز اطلاق می‌شود، به جنبش زنان در آمریکا و انگلستان جهت کسب حق رأی بین سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۰ اشاره دارد. این جریان فکری و اجتماعی به‌دنبال رهایی بخشی عمومی زنان و ایجاد تساوی میان حقوق زنان و مردان بود، و می‌کوشید تا تفاوت‌های موجود میان دو جنس را کاهش دهد (۱۴، صص: ۷۰-۱۶۹ و ۳۵، ص: ۶۹).

در این دوران جنبش اصلاحی زنان خواهان بهبود موقعیت خود در چارچوب وضع موجود بودند و شعار جنبش زنان در این دوران رهایی، دستیابی به حقوق و برابری بود. در

مجموع مطالبات زنان در موج اول فمینیسم که بر اساس اندیشه برابری طرح گردید، عبارت بودند از: اصلاح لباس، اصلاحات حقوقی و سیاسی، اصلاحات دینی و در نهایت مردستیزی و نقد ازدواج و خانواده (۱، ص: ۳۱۴ و ۱۲، صص: ۷-۴۶). فمینیسم موج نخست با کسب موفقیت‌های قانونی در ایجاد هویت جدید سیاسی برای زنان نقش مهمی را ایفا نمود.

پس از یک دوران افول در دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰، همراه با تحولاتی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، دومین موج فمینیسم، در میان سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰، تحت تأثیر جریان‌های سیاسی چپ نو، با شعارهای آزادی‌بخشی و مبارزه با ظلم و ستم شکل گرفت. این جنبش، تمامی زنان را در ابعاد حقوقی، اقتصادی و فرهنگی تحت ستم می‌داند و مقاومت در برابر سلطه نظام مند و فراگیر مردان را به‌عنوان عرصه اصلی مبارزه مطرح می‌کند. از دیگر وجوه تمایز موج دوم نسبت به موج نخست، گسترش دامنه مبارزه از حوزه‌های عمومی مانند سیاست و اقتصاد به حوزه‌های خصوصی و شخصی زندگی مانند احساسات جنسی، عواطف و امثال آن‌ها بود. در این جریان فکری مبارزه علیه حق تولید مثل، مبارزه با خشونت‌های خانگی و جنسی، نتایج مهمی را برای هویت جنسیتی زنان در برداشت (۱۴، صص: ۳-۳۹۱ و ۱، ص: ۳۱۴).

موج سوم اندیشه‌های فمینیستی که از سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰ مطرح شد، در تقابل با ذات گرایی، تفاوت‌های جنسیتی بین زن و مرد را به‌عنوان امری پیچیده، متغیر و فراتر از ساختارهای بدنی زن و مرد مورد توجه قرار داده است. فمینیسم موج سوم که در آن تنوع، تکثر، تعدد و احترام به تفاوت‌ها به‌عنوان شاخص‌های اصلی مشاهده می‌شوند، با اعتقاد به درهم تنیدگی و تعامل میان پدیده‌های اجتماعی، به نابرابری‌های نژادی و اقتصادی، افزون بر مسایل زنان توجه نشان داده، و در آن گرایش به رفع هر گونه تبعیض و نابرابری مشاهده می‌گردد (۱۲، ص: ۷۲ و ۱۴، ص: ۴۲۴ و ۳۵، ص: ۶۸).

۳. فمینیسم و دین

فمینیست‌ها از اولین کسانی بودند که اعتقاد داشتند، که موضوع جنسیت و دین باید مورد توجه خاص قرار گیرد و مطالعه عادات و نمادهای دینی بدون توجه به تجربه فرهنگی وجود مفهوم جنسیت زنان و مردان امکان پذیر نیست. فمینیست‌ها بر این باور بوده و هستند که ادیان نهادهای قدرتمندی هستند که نقش‌های جنسیتی را در جامعه شکل می‌دهند. آن‌ها نه تنها چگونگی شرکت زنان و مردان را در فعالیت‌های مذهبی تعریف می‌کنند، بلکه نقش‌های جنیستی اختصاص داده شده به آنان را در جامعه نیز مشروعیت بخشیده و تقویت می‌کنند. علاوه بر آن، ادیان بر چگونگی تعریف ایجاد روابط میان دو

جنس یک جامعه تأثیرگذار هستند. بنابر تعابیر فمینیستی ادیان عموماً برای حمایت از دیدگاه‌های پدرسالارانه جامعه درباره نقش‌های زنان و مردان به‌کارگرفته می‌شوند و در همین راستا ادیان تبعیض بر علیه زنان بر پایه جنسیت را مورد حمایت قرار می‌دهند. بر همین اساس، انتقاد از ادیان سنتی برای درک و بررسی رابطه دین و جنسیت یکی از مهم‌ترین مسایل مطالعات دینی و اجتماعی از سوی فمینیست‌ها می‌باشد (۳۱، ص: ۵۵۶).

یکی دیگر از مواردی که در حوزه دین مورد نقد شدید فمینیست‌ها قرار گرفته است، موضوع روابط جنسی میان مرد و زن که از جمله رفتارهای مربوط به حوزه جامعه‌شناسی بدن محسوب می‌گردد، می‌باشد. زیرا بنابر تعبیر آنان در فرهنگ‌های یهودی - مسیحی، هنجارها به گونه‌ای است که اغلب زنان را از غرایز جنسی محروم کرده، و به مردان اجازه سو استفاده جنسی از زنان را می‌دهد (۲۹، ص: ۱۸۶). هرچند فمینیست‌ها در انتقادات خویش از ادیان بیشترین حملات را به مسیحیت داشته‌اند، اما ریشه مشکلات را در آیین یهود می‌جویند. زیرا در شریعت یهود زنان به همراه حیوانات و فرزندان به‌عنوان مایملک شوهر محسوب می‌شدند. باروری وظیفه اصلی زن محسوب می‌شد و عدم توانایی آنان در باروری زمینه قانونی طلاق را فراهم می‌نمود. زیرا نازایی زنان به‌عنوان عدم پذیرش الهی آنان محسوب می‌شد. چندزنی، زندگی زنان به‌صورت فاحشگی امتیازاتی در خدمت انرژی جنسی مردان بود، که بر زنان تحمیل شده بود. در مجموع در عهد عتیق تصویری کاملاً منفی از زنان مشهود می‌باشد. بر همین مبنا، فمینیست‌های یهودی معتقد به ظلم و ستم مضاعفی هستند، که نسبت به زنان یهودی اعمال شده است. زیرا بنابر باور آنان زنان یهودی هم در تاریخ یهود نادیده گرفته شده‌اند و هم این‌که هدف جبرگرایی زیست‌شناختی و نژادگرایی قرار داشته و دارند (۱۴، صص: ۹-۲۲۸ و ۳۲، ص: ۲۹۲).

هم‌چنین فمینیست‌ها معتقدند که مسیحیت به‌عنوان ادامه سنت یهودی بخشی از تعصبات یهود در خصوص زنان را به ارث برده و تصدیق کرده است. گرچه شواهد قابل توجه و شایانی در کتاب مقدس مسیحی وجود دارد که نشانگر سرپیچی حضرت مسیح از سنت و قانون یهودیت در مورد زنان است. اما عملکرد کلیسای مسیحی پس از وی در تبعیض علیه زنان نشانگر وجود ریشه‌های تاریخی زن ستیزی یهودیت در کلیسا می‌باشد. در سنت مسیحی با استفاده زبان و نمادگرایی مسلط مردانه، خداوند به‌عنوان جنس مذکر نگریسته می‌شود، بنابراین مردان بیشتر خداگونه و خداپسندانه هستند و از ارزش و بهایی بیشتر از زنان برخوردارند. تمامی این موارد حاکی از سلطه پدرسالارانه مردان در هر دو سنت یهودی و مسیحی است (۳۱، ص: ۵۵۸). بر اساس اصول بنیادین آیین مسیحیت خداوند به‌دلیل عشق به جهان تنها پسرش را داد، تا انسان‌ها بتوانند از گناه نجات یابند.

تعدادی از فرقه‌های مسیحی بر این اعتقاد بودند که هبوط آدم نتیجه وسوسه و فریب حوا بود و زنان به‌طور طبیعی زیردست مردان قرار دارند. این نظر به‌دنبال این دیدگاه به‌وجود آمد که حتی در بهشت و قبل از گناه اولیه نیز زن زیر دست مرد بود. بعضی از این فرقه‌ها بر این باور بودند که سخن گفتن آزادانه و مستقل زنان موجب مخدوش شدن اقتدار شوهرانشان می‌گردد. بر این اساس بنیادهای مردسالار حاکم بر ساختار الهیاتی آیین مسیحیت نیازمند مفهوم عیسی به عنوان پسر خدا بود (۳۲، صص: ۵-۲۹۳).

هرچند در آیین مسیح برای حضرت مریم (ع) ویژگی‌های فرا انسانی و الهی قائل هستند. اما در نهایت خداوند به‌عنوان پدر، یک سمبل مذکر است و عیسی نیز پسر او. بر اساس آموزه‌های دین مسیح، زن از دنده مرد خلق شده است و زنان در کتب عهد عتیق دارای نقش‌های حاشیه‌ای بوده، و در کتاب عهد جدید نیز همه حواریون مرد هستند. با توجه به موارد یاد شده می‌توان مدعی گردید که آیین مسیح از جهات نمادگرایی و هم‌چنین سلسله مراتب آن قطعاً مردانه است (۱۰، ص: ۴۹۹). این پدرسالاری آشکار به‌عنوان واقعیت حاکم بر مسیحیت مورد اعتراض شدید زنان قرار گرفت. چنان‌چه حتی کسانی مانند فلورانس نایتینگل^۸ به‌عنوان یک زن متدین که تحت تعلیمات محافظه کارانه کلیسا قرار گرفته بود، نیز کلیسا را به جهت حمایت از اشکال ظالمانه زندگی خانوادگی که به رنجش روزافزون زنان منجر گردیده بود، مورد انتقاد قرار داد. وی بر این باور بود که ادیان را به دلیل قدرت‌های مادی و معنوی که برای مردان قایل شده‌اند، می‌بایست مورد سؤال و بازخواست قرار داد (۳۵، ص: ۶۹).

نکته قابل بیان در مورد نگرش فمینیست‌ها در باب دین این است که آن‌ها در انتقادات خود تنها به آیین مسیح بسنده نکرده‌اند، بلکه تمام ادیان را در ایجاد پدرسالاری و تبعیض علیه زنان مورد نقد قرار می‌دهند. اینان معتقدند که در دنیای جدید برداشت‌های محافظه کارانه از ادیان ابراهیمی شامل یهودیت، مسیحیت و اسلام در تعارض و تضاد با مدرنیته و اشکال لیبرال دین قرار دارند، یکی از ویژگی‌های این ادیان نه تنها ایجاد تمایز میان خدا و جهان، بلکه میان زن و مرد است. بر اساس این تقسیم بندی که از سوی ادیان مقدس نیز نمایانده می‌شود، همان‌گونه که بشر از خدا فرمان می‌برد، زنان نیز باید از مردان پیروی نمایند (۳۴، ص: ۲۳۶).

هنگامی که موج نخست فمینیسم ایجاد گردید، به منظور انتقاد از سلطه مردان بر جامعه، در ابتدا به نقد ادیان پرداختند. هر چند معتقد بودند که تمامی ادیان زنان را تحقیر نموده و زنان نیز در طی تاریخ آن‌را پذیرفته‌اند، اما در این میان آیین مسیحیت و کلیسای مسیحی آماج بیشترین انتقادات و حملات قرار گرفت. در این دوران زنان با اعتقاد به

مسیحیت خواهان بازخوانی کتب مقدس گردیدند. زیرا بر این باور بودند که مسیحیت راستین فاقد آموزه‌های مردسالارانه و ضد زن بوده است، و انجیل موجود توسط مردان و علیه زنان مورد تحریف واقع شده است. اینان با تأکید بر عدالت خداوند، آن را مبنای آفرینش برابر زنان و مردان و حقوق مساوی آنان می‌دانستند (۱۲، ص: ۴۷ و ۳۵، ص: ۶۹). چنانچه ماتیلدا جاسلین گیج^۹ در کتاب خود تحت عنوان *زنان، کلیسا و حکومت* در سال ۱۸۹۳، در راستای نمایاندن نقش کلیسای مسیحی در تقویت و مشروعیت بخشی به نظام پدرسالاری، کلیسا را مسؤول غصب تمامی حقوق فردی و اجتماعی زنان به نفع مردان معرفی می‌کند که فرصت‌های آموزش، تحصیل و قضاوت را از آنان سلب کرده است (۲۸، ص: ۴۶).

هم‌زمان با موج دوم جنبش فمینیسم، ادیان سنتی، به‌ویژه دین مسیحیت، به‌دلیل مواضع پدرسالارانه، آماج انتقادات شدیدی قرار گرفتند. این انتقادات از چهار منظر اساسی صورت می‌پذیرفت: نخست، نمادگرایی دینی مسیحی، به نحوی که سایر اشکال سازمان‌های اجتماعی نیز از آن متأثر گردیده بودند. دوم، تأکید بر مفهوم مردسالاری که خود عاملی بنیادی در ایجاد تبعیضات جنسیتی علیه زنان محسوب می‌گردید. سوم، به این دلیل که زنان پای‌بند به ادیان سنتی از یک نوع آگاهی کاذب متأثر از دین رنج می‌برند و آنان قربانیان واقعی ادیان هستند. چهارم، به‌دلیل تأکید زیاد ادیان بر تفاوت‌های زن و مرد، و تلاش مضاعف در جهت حفظ و اثبات این تفاوت‌ها از سوی این ادیان. فمینیست‌های موج دوم ادیان را به‌عنوان نظام‌های اعتقادی سازمان‌یافته‌ای در نظر می‌گیرند که عمیقاً جنس‌گرا بوده‌اند. اینان بر این باورند که ادیان ابتدایی دارای خدای مؤنث بوده‌اند. اما بنابر تعبیر ماری دیلی^{۱۰} جادوی مسیحیت به تهی شدن ادیان از خدای مؤنث انجامیده و ادیان ابتدایی با خداوندگان مؤنث، به نفع ادیان مردسالار سرنگون شده‌اند (۱۴، ص: ۷۰-۳۶۹ و ۳۳، صص: ۷-۵).

اما در جریان موج سوم فمینیسم، کمتر ابهامات موجود در روابط جنسی مورد توجه قرار گرفت، بلکه با رویکردی خصمانه نسبت به ستم‌های مردان علیه زنان، که در طول تاریخ به محرومیت واقعی زنان انجامیده، باب جدیدی را در مطالعات ادیان فراهم نمود. که در آن بر مطالعه جایگاه زنان و مردان در میان گروه‌های دینی محافظه‌کار سنتی تأکید شده است. به‌طوری‌که در این راستا زنان بتوانند به یک آگاهی واقعی از وضعیت خویش دست یافته و با اصلاح تعالیم محافظه‌کارانه ادیان سنتی، اوضاع را به نفع خویش تغییر دهند. در رویکرد فمینیستی موج سوم در حوزه دین تأکید زیادی بر ماهیت مردسالارانه ادیان صورت می‌پذیرد (۳۵، صص: ۹-۴۱). در مجموع دست‌یابی به سلسله مراتب روحانیت

در کلیسا توسط زنان و افزایش اقتدار آنان در تفسیر و مطالعات دینی از یکسو، و انتقاد از کتاب مقدس در جهت تفسیر خالی از مردسالاری از سوی دیگر، دو موضوع اساسی فمینیست‌ها در حوزه دین محسوب می‌شود (۲۲، صص: ۵-۱۷۴).

۴. الهیات فمینیستی

آنچه که امروزه به‌عنوان الهیات فمینیستی مطرح می‌گردد، ریشه در اندیشه‌هایی دارد که در عین دین‌مداری، دغدغه‌های فمینیستی را نیز در بر می‌گیرد. یکی از این جریان‌های فکری فمینیسم مسیحی است، که خود نحله‌ای است که در سه گروه قابل طبقه‌بندی می‌باشد: ۱- به جهت مردمداری حاکم بر الهیات مسیحی و نظر علمای دینی در مورد زنان با آنان در چالش قرار دارد. ۲- سلسله مراتب روحانی کلیسا و احکام دینی حاکم بر آن، که زنان را از دست‌یابی به مناصب روحانی باز می‌دارد، مورد نقد گروه دوم قرار دارد. ۳- این گروه با در نظر گرفتن کلیسا به‌عنوان یک نهاد، خواهان ارتقای موقعیت حرفه‌ای زنان در کلیسا است. متکلمان فمینیست مسیحی ضد مسیحیت نیستند، بلکه بر این باورند که تفاسیر مردانه از مسیحیت مضامین متعالی کتاب مقدس را درباره زنان نادیده انگاشته‌اند. اینان استفاده از واژه‌ها و ضمائر مذکر برای خدا را مورد اعتراض قرار داده و معتقدند که تصاویری که از زنان در کلیسای مسیحی ارائه می‌شود مانند گناهکار (حوا) و باکره (مریم)، مادر بودن و فرمانبرداری را نیز شامل می‌شود. فمینیسم مسیحی مورد نقد شدید دیگر گروه‌های فمینیست قرار گرفته است. کسانی مانند ماری دیلی مسیحیت و فمینیسم را با یکدیگر غیر قابل جمع دانسته‌اند و معتقدند که پرستش خدای مسیحیت (خدا - پدر) به نوعی استمرار ایدئولوژی پدرسالارانه از دنیا به آخرت محسوب می‌گردد (۱۴، صص: ۸۰-۷۹).

بدین‌سان فمینیستی که برخاسته از بستر فرهنگی متأثر از الهیات مسیحی است، در آغاز واکنشی اعتراضی در برابر رویکرد تبعیض آمیز الهیات سنتی مسیحی علیه زنان محسوب می‌گردید. اما با افزودن عناصر ساختاری بر آن، امروزه از عناصر مهم در الهیات مسیحی به‌شمار می‌رود. متکلمان فمینیست در نظریات خویش درباره انسان، و در حد فراتر از آن، در اشاره به خداوند از گفتمان مبتنی بر جنسیت استفاده می‌کنند. اینان رهایی از هر نوع ظلم، چه اجتماعی و چه محیطی را به‌عنوان دل‌مشغولی اصلی خویش بیان می‌کنند (۷، صص: ۴-۱۸۳). دیدگاه انتقادی فمینیست‌ها در حوزه الهیات بر این مبنا استوار است، که ادیان از طریق ارائه مناسک انحصاری و ناعادلانه خود در طول تاریخ به مشروعیت

حاکمیت مردان بر تمامی سطوح اجتماعی انجامیده‌اند و سنت‌های دینی در طول تاریخ، تجارب زنان را نادیده انگاشته‌اند (۲۸، ص: ۴۲).

زمینه‌های تاریخی الهیات فمینیستی به اندیشه‌های حاکم بر جنبش زنان در اواخر قرن نوزدهم باز می‌گردد. الیزابت کدی استانتون^{۱۱} مبارز آمریکایی حقوق زنان را می‌توان جزو اولین الهی دانان فمینیست دانست، که نسبت به نمادگرایی و سلسله مراتب کاملاً مردانه آیین مسیحیت عکس‌العمل نشان داد. وی در سال ۱۸۹۵ با انتشار کتابی تحت عنوان *انجیل زنان*^{۱۲} تفاسیری انتقادی بر کتاب مقدس ارائه نمود و اعتبار اخلاقیات کتاب مقدس و سنت یهودی - مسیحی را مورد تردید قرار داد. وی بر این باور بود که همه ادیان روی زمین زنان را تحقیر می‌کنند و کتاب مقدس عامل مؤثر حقارت زنان مسیحی می‌باشد. بر همین اساس وی تلاش نمود که تفسیری از انجیل ارائه دهد که در آن از پدرسالاری خبری نباشد (۱۰، ص: ۵۰۰-۴۹۹ و ۳۵، ص: ۹-۶۸). استانتون با استفاده از نظریه حقوق طبیعی استدلال کرد که قانون اصلی حاکم بر جهان آندروژنی^{۱۳} (دو جنسی) است که متضمن ترکیبی از صفات مردانه و زنانه است و پروردگار جهان آندروژن است. در عین حال وی بر این باور بود که خداوند انسان‌ها (زن/مرد) را هم‌تراز آفریده است. اما ویژگی‌های پدرسالار حاکم بر تفاسیر کتاب مقدس نظر معتبر خداوند را منعکس نکرده است، بلکه بیشتر حاکی از آن است که مردان در نوشتن کتاب مقدس دخیل بوده‌اند. وی بر این باور بود که دلیلی ندارد خدا را به‌عنوان مرد تصور نماییم. زیرا نص صریح کتاب مقدس نشانگر آن است که تمام انسان‌ها به‌صورت خداوند آفریده شده‌اند (۱، ص: ۳۰۷).

استانتون در تشکیل یک کمیته تجدید نظر زنان، مرکب از بیست و سه زن برای ارائه نظر مشورتی در تهیه انجیل زنان پافشاری زیادی نمود. وی در مباحث خود الگوهای قدرت، منزلت و سلسله مراتب حاکم بر کلیسا را مورد نقد قرار داد. زیرا این الگوها در شکل بخشیدن به انواع سازمان‌های اجتماعی تعیین کننده و محدود کننده در حوزه عمل و انتخاب زنان، بسیار مؤثر بودند. بر همین اساس وی در مقدمه کتابش کلیسا و دولت، کشیشان و قانونگذاران، قانون شرع و قانون مدنی، احزاب سیاسی و فرقه‌های مذهبی را مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد و معتقد است که تمام این‌ها این آموزه‌ها را که زن بعد از مرد، از مرد، و برای مرد و تابع مرد آفریده شده، را به زنان آموخته و القا نموده‌اند و دیگر تعالیم و آیین‌های کلیسای مسیحی همگی از این اندیشه بنیادی حاکم بر آن ناشی می‌شوند (۱۴، ص: ۴۲۹ و ۲۸، ص: ۴۶).

اگر مطالعات الیزابت استانتون را به‌عنوان نماینده جریان موج نخست فمینیسم در حوزه الهیات در نظر بتوان گرفت، خانم ماری دیلی فیلسوف رادیکال آمریکایی به‌عنوان نماینده

الهیات فمینیستی معاصر و یا موج دوم فمینیسم، نقش بسیار مهمی در این جریان فکری ایفا نمود. وی در نخستین بحث کتابش بنام *کلیسا و جنس دوم* نقدهای ویرانگری را نسبت به هسته‌های نمادگرایی مسیحیت ارائه نمود. او کلیسای کاتولیک را به واسطه مواضع جنسی‌اش مورد ملامت قرار داد و سعی کرد تا نوعی معنویت فمینیستی ایجاد کند که در آن مردان چندان جایگاهی نداشته باشند. وی نظام مردسالاری را برخوردار از یک آگاهی کاذب می‌داند که با تلقی زنان به‌عنوان دیگری^{۱۴} موجبات از خودبیگانگی آنان را فراهم آورده است (۱۱، صص: ۲۷-۱۲۲).

ماری دیلی با استفاده از الهیات اگزستانسیالیستی، ارائه تصویر مذکر از خداوند از سوی کلیسا را به چالش می‌کشد و مبنای پدرسالاری که علیه زنان اعمال می‌شود در آیین مسیحیت می‌جوید. وی در کتابش موضوعات اصلی الهیات فمینیستی معاصر را مطرح کرد، که الهیاتی اساساً انتقادی بود که ادعاهای هر تفکر مسیحی غربی مبنی بر ذاتی بودن و کلی بودن جنسیت را مورد نقد قرار داد. کتاب دوم ماری دیلی با عنوان *فرسوی خدای پدر* یک رویکرد ساختاری فراتر از انتقاد صرف را مطرح نمود. او مفاهیم اساسی الهیات مسیحی مانند خدا، انسان، گناه، رستگاری، مسیح شناسی و کلیساشناسی را مورد نقد و بررسی قرار داد، و با ریختن آن‌ها در قالب ارزش‌های فمینیستی تعریفی جدید از آن‌ها ارائه داد (۷، صص: ۵-۱۸۴).

او آیین مسیحیت را به سبب پرستش بت وارانیه مردان مورد انتقاد قرار می‌دهد، و معتقد است که تلقی خداوند به‌عنوان پدر باعث ایجاد تقویت مسیحیت مردانه گردیده و عملاً زنان را از دستیابی به نوعی معنویت زنانه مبتنی بر احترام و عزت نفس محروم نموده است. بر اساس نظرات ماری دیلی رستگاری زنان هیچ‌گاه به‌وسیله مردان صورت نمی‌گیرد. بنابراین رستگاری با مسیح میسر نمی‌شود، بلکه رستگاری زنان تنها به‌وسیله بازیابی نیروی خود آنان صورت می‌پذیرد و این مبتنی بر این است که زنان موقعیت دیگری بودن خود را نپذیرند و ارزش‌های حیات بخش زنانه را جایگزین ارزش‌های مردانه نمایند و از کلیشه‌های جنسی سرباز زنند (۱۴، صص: ۱۱-۱۱۰ و ۲۸، ص: ۴۹).

بنابر باور وی یک تضادی اساسی میان دو سطح دنیوی^{۱۵} و سطح مقدس^{۱۶} موجود است. رابطه انسان و خداوند به گونه‌ای نباید باشد که در آن برای خداوند جنبه شیئیت و جسمانی در نظر گرفته شود. ماری دیلی معتقد است که در آیین مسیحیت وقتی سخن از پدر، پسر و روح القدس است، نه تنها به خداوند شیئیت و عینیت داده می‌شود، بلکه با به‌کار بردن ضمیر مذکر^{۱۷} ویژگی مذکر به خداوند نسبت داده می‌شود. اما بنابر باور او باید تلقی انسان از خداوند به‌عنوان تو^{۱۸} تغییر یابد. برای تحقق این امر بت‌هایی که تجلی وجود

را در برگرفته‌اند، باید شکسته شوند، تا وجود مطلق خداوندی تجلی یابد. بر این اساس برای شیئیت زدایی از خداوند باید شکستن بت پدرسالاری به‌عنوان هدف اصلی جنبش زنان تعریف شود. زنان باید در جهت دستیابی به رهایی به هویتی از خود دست یابند که بر اساس "دیگری" تعریف نشده باشد (۱۲، صص: ۵۹-۶).

رزماری ردفیلد روتر^{۱۹} از مشهورترین و تأثیرگذارترین متکلمان فمینیست است که با انتشار کتب و مقالات بسیار زیادی در خلال سال‌های دهه ۱۹۸۰ موج دوم جریان فمینیستی، به‌ویژه الهیات فمینیستی را تحت تأثیر قرار داده است. وی مدافع هنجار تساوی دو سویه زنان و مردان برای خود آن‌ها و دیگران است. وی یکی از عوامل تبعیض علیه زنان از سوی کلیسا را به ثنویت‌های خداشناختی و انسان‌شناختی مسیحی که بنا به تعبیر روتر همگام با جهان بینی یونان قدیم است، می‌داند. در این دیدگاه نوعی تضاد میان زمین و آسمان، روح و جسم، فرهنگ و طبیعت، عشق و عقل و در نهایت میان زن و مرد پدیدار می‌شود. در این راستا زنان به‌عنوان موجوداتی که از لحاظ جسمانی، ذهنی و اخلاقی ناقص و معیوب هستند، به‌عنوان مسؤول و عامل تمام بدبختی‌ها قلمداد شده و همیشه جنبه‌های مادی، پست و شهوانی این ثنویت به زنان اختصاص یافته است. در مقابل مردان همیشه خود را جنبه برتر و مثبت این ثنویت دانسته‌اند (۲۸، صص: ۸-۴۷).

روتر با حساسیت نسبت به میراث یهودی سنت مسیحی و با نگاهی تازه نسبت به منابع این میراث به تقدیس طبیعت می‌پردازد و با ترکیب مسایل زیست محیطی جوامع بشری با مسایل مذهبی آنان، پیشنهاد تعویض مفاهیم مسیحی درباره خدا را با مفاهیم زیست محیطی زمین به‌عنوان گایا^{۲۰} که همان الهه زمین است، را ارائه می‌نماید. وی معتقد است که الگوهای تغییرات مشابهی میان روابط انسان‌ها با یکدیگر و در روابطشان با طبیعت وجود دارد که ناشی از باورهای مذهبی آنان است و ادیان باید در جهت احیای نوعی توازن اجتماعی و طبیعی برای بقای آینده بشر متحول شوند و وی بازسازی مفهومی گایا (الهه زمین) به‌جای خدای مسیحیت را تنها راه چاره برای جبران پیامدهای جبران‌ناپذیر بر موجودات کره زمین که توسط پدرسالاری به‌بار آمده است، می‌داند (۱۴، صص: ۳۷۰ و ۷، صص: ۷-۱۸۶). از دیدگاه وی پدرسالاری به‌عنوان مجموعه‌ای از سازه‌های تاریخی و ساختارهای اجتماعی فریبنده است که مبارزات فمینیست‌ها باید در راستای بازسازی و تغییر آن‌ها باشد. این اندیشمند الهیات فمینیستی با انتقاد از پدرسالاری حاکم بر الهیات و کلیسای مسیحی، آن‌را موجد بیگانگی مضاعف زنان می‌داند. او با نفی مذكر بودن خداوند که در الهیات مسیحی بر آن تأکید می‌شود، سعی در بنا نهادن مسیحیتی دارد که تمام

نظام‌های سلطه را مردود دانسته و بنا بر تعبیر خویش خواهان ترویج و اشاعه "بشریت کامل" برای زنان می‌باشد (۲۸، صص: ۸۴).

با توجه به نظریات اندیشمندان یاد شده مشاهده می‌شود که مسأله جنسیت خداوند از مسایل مهم در الهیات فمینیستی محسوب می‌شود. زیرا ادیان ابراهیمی خداوند را نه مذکر، و نه مؤنث معرفی کرده‌اند. اما آنچه در شواهد تاریخی مشاهده می‌شود، این است که چهره‌ای مردانه در میان مؤمنان جاری است که پیامدهای فاجعه آمیزی را برای درک زنان از خویشتن و اعتباری که برای خود قائلند، در برداشته است. بنابراین در عالم واقع، تجربه مذکر به‌عنوان تجربه انسانی تلقی می‌شود و افراد مذکر هنجار و الگوی انسانیت محسوب می‌شوند و زنان در حاشیه قرار گرفته و به تجربیات آنان به‌صورت امور ثانوی نگریسته می‌شود (۱۱، صص: ۱۷-۱۱۴).

موضوعات اساسی که عمدتاً بر نقد ادعاهای تفکر مسیحیت سنتی بر کلی بودن و ذاتی بودن جنسیت استوار بود، بیشتر از آراء و افکار خانم ماری دلی در کتاب *کلیسا و جنس دوم* وی سرچشمه گرفته بود. مواردی چون در حاشیه قرار دادن زنان در الهیات مسیحی که در نظر فمینیست‌ها مردانه است، خصوصیت و موقعیت اجتماعی هر تفکر الهیاتی، و در نهایت رویکردهای مردسالارانه به‌عنوان ملاک ارزش‌ها و تأثیرات منفی این ارزش‌ها بر زنان، موضوعات اصلی انتقادی الهیات فمینیستی را تشکیل می‌دادند. اما الهیات فمینیستی تنها به موضوعات انتقادی یادشده بسنده نکرده است و با ارائه عناصر ساختاری و افزودن آن بر الهیات مسیحی تأثیرات زیادی را بر آیین مسیحیت گذارده است. از مشخصات اساسی عناصر ساختاری حاکم بر اندیشه‌های الهیات فمینیستی به تأکید آنان بر جنبه تجسد و حلول، به‌جای جنبه تعالی و تجرد خداوند، تأکید زیاد بر آزادی بخشی الهیات به‌جای توجه به رستگاری ابدی، ذاتی دانستن تغییر به‌جای ثبات، جایگزینی دغدغه‌های معادگرایانه مسیحیت سنتی با دل‌مشغولی‌های محیط شناختی، و هم‌چنین تأکید بر ربط و وابستگی به‌جای جوهر و ذات مستقل، می‌توان اشاره نمود. تمامی این موارد به‌عنوان شاخه‌ای جدید در مباحث الهیات موجبات ارتقای سطح آگاهی، نسبت به این موضوع‌ها را در تمام سبک‌های الهیات معاصر مسیحی فراهم آورده است (۷، صص: ۹۲-۱۸۴).

۵. زنانه شدن دین

بر اساس مطالب ارائه شده در بخش‌های پیشین می‌توان گفت که فمینیست‌ها خواهان تعدیل نمادهای موجود، و مدافع نمادهای متکثر برای خداوند می‌باشند که بتواند تجربیات هر دو جنس را منعکس نماید. در همین راستا آنان سعی در ارائه مجموعه نمادهای

جنسیتی در سنت‌های یهودی و مسیحی نموده‌اند که در آن‌ها از خداوند تصویری زنانه ارائه شده است. تاریخچه این دیدگاه به اواخر قرن نوزدهم بر می‌گردد، که در کنفرانس حقوق زنان، با حمد خداوند مادر ما از سوی یکی از شرکت کنندگان افتتاح شد. یا این‌که ماتیلدا گیچ (۱۸۸۸) از این ایده که زنان در اذهان خویش تصویری زنانه از خداوند دارند، دفاع می‌کند. لازم به ذکر است که قایل شدن صفات زنانه برای خداوند در الهیات غربی با واکنش‌های شدیدی روبرو شده است. اما فمینیست‌ها در پاسخ به مخالفت‌ها مدعی‌اند اگر ما خداوند را موجودی مردانه نمی‌دانیم، پس چرا ویژگی‌ها و ضمائر مردانه برای او قایل می‌شویم. در این صورت چرا نتوانیم ویژگی‌های زنان را برای خداوند قایل شویم و او را با ضمائر زنانه مورد خطاب قرار دهیم (۱۰، ص: ۵۰۰ و ۲۸، ص: ۴۶-۵۱).

مطالعات انجام شده در دنیای غرب بیانگر بروز تغییرات در رابطه با دین در دوران معاصر است. این مطالعات نشان می‌دهند که امروزه زنان به این سو تمایل پیدا کرده‌اند که در مورد ادیان فکر کنند، آموزه‌های آن‌ها را مورد ارزیابی قرار داده، و روابط موجود در آن‌ها را نقد و بررسی نمایند. حتی کار به جایی رسیده که زنان از دیدگاه خود به تعریف و توضیح دین می‌پردازند و آن‌را از دین جعلی و نادرست متمایز می‌سازند. نتایج این پژوهش‌ها حاکی از آن است که زنان خداوند را موجودی بخشنده، مهربان و دوست داشتنی می‌دانند و دین خود را مبتنی بر نوعی روابط عاشقانه و دوستانه درک می‌کنند و بر اساس همین روابط نیز کنش‌های اجتماعی خود را انجام می‌دهند (۳۵-۹، ص: ۷۸). از این رو یکی از جنبه‌های رویکرد فمینیستی در حوزه الهیات، ارائه نوعی تجسم زنانه از حکمت الهی است. این مورد را می‌توان در بسیاری از ادیان هم‌چون یهود، بودایسم و مسیحیت پیدا کرد. فمینیست‌ها ویژگی‌های زنانه خداوند را مفاهیمی الهام بخش برای زنان معاصر می‌دانند. بر همین اساس می‌توان پذیرش روح معنوی زنانه را در سنت مسیحی، زمینه ساز تفکر فمینیستی دانست که سلسله مراتب مردانه موجود در آن را به هم می‌ریزد و به نوعی به پاکسازی حریم خداوند از مفاهیم مردانه می‌انجامد. این جنبه از الهیات فمینیستی مورد توجه خاص فمینیست‌های یهودی نیز قرار گرفته است (۲۱، ص: ۵۲).

با توجه به موارد یاد شده، می‌توان گفت یکی از رویکردهای جدیدی که از سوی فمینیست‌ها در حوزه الهیات مطرح شده است، ایده زنانه شدن دین^{۲۱} است. در این دیدگاه خداوند بیش از این‌که به‌عنوان جبار و قهار دیده شود، به‌صورت مظهر عشق و مهربانی دیده می‌شود. بر همین اساس کشیش‌ها به‌جای این‌که به‌عنوان نمایندگان عدالت خداوندی بر روی زمین جلوه‌گر شوند، به‌عنوان مددکاران حرفه‌ای شناخته می‌شوند. فمینیست‌ها این تغییرات را با گشودن سلسله مراتب سازمان دهی شده روحانیت کلیسا برای زنان مرتبط

می‌دانند (۳۰، ص: ۱۸۷). زنانه شدن دین بر اساس اندیشه‌های فمینیستی موجب تغییر نقطه ثقل ادیان به سوی حوزه‌های عاطفی می‌گردد. در این دیدگاه ادیان مبتنی بر نوعی روابط غیر ابزاری، نظیر عشق، حقیقت و محبت می‌باشند. چنانچه به تعبیر اندیشمندان در آیین مسیحیت باورهای قهرآمیز و زورمدارانه جای خود را به اندیشه‌های صلح طلبانه زنانه و مبتنی بر نمادهای ارتباطی داده‌اند. در این دیدگاه سایر اشکال محافظه کارانه موجود در دین مسیحیت نیز تحت تأثیر قرار گرفته و نقش‌های جنسیتی هم برای زنان و هم برای مردان از تنوع بیشتری برخوردار می‌گردند. بنابر اعتقاد فمینیست‌ها زنانه شدن دین می‌تواند عناصر موجود در آیین مسیحیت، دنیای مدرن و سایر اشکال دینی را با پیوندی طلایی از عشق و محبت به یکدیگر مرتبط سازند. رویکرد الهیات فمینیستی در باب زنانه شدن دین موجب خواهد گردید که ادیان در دنیای معاصر متنوع‌تر و انعطاف‌پذیر شوند. مطالعات فمینیستی اهمیت ادیان مبتنی بر روابط عاطفی و صمیمانه، با استفاده از مفاهیم جدید مبتنی بر روابط "خدایی - انسانی" را آشکار نموده است. زیرا بر خلاف گذشته، امروزه بیشتر پیروان آیین مسیح، خداوند را به‌عنوان قادری متعال می‌شناسد که از بارگاه کبریایی‌اش موجودات را خلق می‌نماید. در این دیدگاه خداوند برای انسان حکم مادر، دوست و معشوق را دارد و موجودی دوست داشتنی، حامی و آرامش بخش است که انسان می‌تواند صمیمانه با او به گفتگو بنشیند و درد دل خویش را پیش او بازگو نماید. بر همین اساس بسیاری از فرقه‌های مسیحی به این نتیجه رسیده‌اند که می‌توانند یک رابطه قلبی با عیسی مسیح داشته باشند (۳۵، ص: ۹-۷۷).

در همین راستا به نظر می‌رسد بسیاری از زنان در دنیای غرب نیازهایشان را برای ارتباط با مقدسات خارج از دین نهادی ارضا می‌کنند. به عنوان مثال پرنسس دایانا دین شخصی‌ای را مطرح نمود که ترکیبی از مسیحیت با تأکید بر عشق و نیکوکاری، همراه با تأکید انسانی بر مراقبت از دیگران، با استفاده از آموزه‌های عصر مدرن بود. یا این که فمینیست‌های ذات‌گرا، که بر تفاوت‌های ذاتی مردان و زنان، و در عین حال بر برتری اخلاقی - فرهنگی زن بودن به‌عنوان یک روش زندگی تأکید دارند، مدعی وجود اسطوره عصری طلایی می‌باشند که در آن مادرسالاری حاکم بوده است. اینان با پیوند زدن هویت زن بودن با تاریخ عصر طلایی، معتقدند در آن دوران مبنای هماهنگی اجتماعی در ستایش الهه‌گان و حاکمیت ارزش‌های زنانه بوده است. بر همین اساس بر این باورند که با مرتبط ساختن تاریخ، فرهنگ و زیست‌شناسی با یکدیگر عصر جدیدی مبتنی بر محوریت ارزش‌های زنان و آمیختگی آن‌ها با طبیعت ظهور می‌کند، که می‌تواند دینی زنانه مبتنی بر

۶. دنیوی شدن و ابعاد آن

اصطلاح دنیوی شدن که پیشینه آن را می‌توان در تمدن روم باستان و کاربردهای بعدی آن را در قوانین ناظر بر کلیساهای کاتولیک قرون وسطی در اروپا جستجو نمود، یکی از کلیدی‌ترین و در عین حال از مناقشه‌انگیزترین مفاهیم در مطالعات علوم اجتماعی و حوزه مطالعات دینی می‌باشد. هر چند دنیوی شدن هم در حوزه آکادمیک و نظریه‌پردازی، و هم در حوزه عمل اجتماعی محور مباحث اساسی بوده، اما در هر دو حوزه نیز مورد تردید و مناقشه جدی قرار داشته است (۱۸، ص: ۳۲).

واژه دنیوی شدن (سکولاریزاسیون) برای نخستین بار در زبان‌های اروپایی در معاهده وستفالیاً^{۲۲} در جهت توصیف فرایندی به‌کار رفت که طی آن اموال و سرزمین‌هایی که تا پیش از آن زمان در تملک کلیسا قرار داشتند، زیر سلطه اقتدار سیاسی غیردینی قرار گرفت (۱۶، ص: ۱۲۴). این مفهوم بر اساس موارد بالا در ابتدا بیشتر مفهومی حقوقی بود، اما ولتر^{۲۳} اندیشمند فرانسوی برای اولین بار اصطلاح سکولار را در تضاد با کلیسای کاتولیک قرون وسطی اروپا به‌کار برد، که در آن از خدای شخصی در مقابله با کلیسای کاتولیک یاد می‌کند (۲۴، ص: ۲۴۸۲). در سال‌های میانی قرن نوزدهم در انگلستان فردی به‌نام جرج ژاکوب هلی یاک^{۲۴} با یک رویکرد علم‌گرایانه در تقابل با دین نهادی حاکم در آن جامعه، سازمانی تحت عنوان سکولاریست‌ها بنیان می‌گذارد (۲، ص: ۷۶). اما این مفهوم در اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم نشانگر طرز تفکری گردید که بر اساس آن معادل‌های عقلانی و علمی مدرن جایگزین تفکر و تلقی دینی به‌عنوان مظهر سنت گردید، که این خود نمایانگر کاربردهای گسترده‌تر آن در علوم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود.

ریشه لغوی این اصطلاح نشانگر پیوستگی آن با سنت مسیحی و بستر اجتماعی غرب می‌باشد. واژه سکولار^{۲۵} برگرفته از اصطلاح لاتینی سیکولیم^{۲۶} یا سیکولاریوم^{۲۷} است که معنی لغوی آن قرن و سده است و به معنای روزگار و دنیا به‌کار گرفته شده است. بنا بر تعبیر عام، این مفهوم به چیزهای این جهانی اشاره می‌کند. اولین کاربردهای این اصطلاح در قرون گذشته برای توصیف روحانیونی که هر روز بیشتر دنیاگرا می‌شدند و زندگی روحانی را ترک می‌کردند، به‌کار رفته است. علاوه بر آن در همان زمان نیز برای تفکیک دادگاه‌های عرف از دادگاه‌های کلیسایی نیز کاربرد داشته است (۱۳، صص: ۸-۱۰۵).

مفهوم دنیوی شدن مانند بسیاری دیگر از مفاهیم علوم اجتماعی دارای تعریفی واحد که مورد اجماع اندیشمندان باشد، نیست و تعاریف متعددی برای آن ارائه شده است. لاری شاینر^{۲۸} تعاریف مربوط به دنیوی شدن را در شش دسته تقسیم نموده است، که عبارتند از: ۱- تعاریف مربوط به زوال دین: که به نزول جایگاه و اعتبار نمادها، آموزه‌ها و نهادهای مذهبی پیشین و زمینه سازی جهت تحقق جامعه فاقد دین اشاره دارد. ۲- تعاریف مربوط به سازگاری بیشتر با این جهان: که به رویکرد این جهانی و معطوف شدن توجه انسان‌ها از عوامل فرا طبیعی به ضرورت‌های زندگی دنیوی اشاره دارد. ۳- تعاریف مربوط به جدایی دین و جامعه: که به خصوصی شدن دین و در نتیجه از دست رفتن تسلط دین بر دیگر حوزه‌های زندگی اجتماعی اشاره دارد. ۴- تعاریف مربوط به جایگزینی صورت‌های جدید مذهبی به جای اعتقادات و نمادهای مذهبی: که به انسانی شدن ادیان توجه نشان می‌دهند. ۵- تعاریف مربوط به سلب تقدس از جهان: که به زدودن جنبه‌های مقدس جهان اشاره دارند. ۶- تعاریف مربوط به حرکت از جامعه مقدس به سوی جامعه دنیوی و غیر مقدس: که به رهایی جامعه از هر گونه پای بندی به ارزش‌ها و عملکردهای سنتی، تأکید شدید بر عقلانیت انسان توجه نشان می‌دهند (صص: ۹۰-۲۸۹).

برخی از متفکران، مثل پیتر ال برگر^{۲۹} نیز سکولاریزه شدن را به عنوان جریانی که از آن طریق بخش‌هایی از جامعه و فرهنگ از اقتدار نهادها و سمبل‌های دینی خارج می‌شوند تعریف می‌کند، که در طی آن اهمیت دین در جامعه و اذهان افراد آن کاهش می‌یابد (صص: ۷-۲۹۳). ویلسون^{۳۰} نیز در تعریفی مفید و موجز از دنیوی شدن، آن را فرایندی می‌داند، که از آن طریق، نهادها، تفکرات و آداب دینی، اهمیت (معنای) اجتماعی خویش را از دست می‌دهند و بدین ترتیب در یک جامعه سکولار، دین به صورت حاشیه‌ای و نسبتاً ضعیف باقی می‌ماند (صص: ۴۰-۱۳۹).

تعاریفی که تاکنون توسط دین‌پژوهان از دنیوی شدن ارائه شده است، ناظر و متأثر از تجربه غربی و مسیحی بوده است و بنابراین نمی‌توان با ساده‌سازی صورت مسأله و چشم‌پوشی از تمایزات مبنایی، هر نوع شباهت ظاهری را در بسترهای اجتماعی مختلف نشانه‌ای برای وقوع این فرایند در نظر گرفت و چون دنیوی شدن به شدت تابع جوهر دین و وضع و موقعیت آن در جامعه از یک سو و الگوی پیشرفت و توسعه آن از سوی دیگر است نمی‌توان تعریف جامع و کاملی که بتواند همه مصادیق و شاخص‌های آن را بیان کند ارائه داد (ص: ۶۴).

ویلسون دنیوی شدن را اساساً حاصل جریان عقلانی ساختن تشکیلات مدرن (نوین) و نیز استقلال و خودرأیی فزاینده نهادها و مؤسسه‌ها و آداب و اعمال اجتماعی از امر دین

می‌داند. وی یکی از شاخص‌های مهم دنیوی شدن را افت شدید مقدار ارزشی می‌داند که یک جامعه برای امور ماورای الطبیعه قایل است. ژان پل ویلم در بحث از دنیوی شدن به پنج دسته از عوامل مؤثر بر وقوع این فرایند اشاره می‌کند که عبارتند از «عقلانیت»، «تمایز یابی ساختی جوامع»، «تکثرگرایی و نسبیت»، «رشد فردیت» و «جهانی شدن» (۱۷، صص: ۸-۱۴۵). بنا بر نظر برگر بروز تکثرگرایی از دیگر عوامل مؤثر بر فرایند دنیوی شدن می‌باشد. زیرا نسبی ساختن جهان‌بینی‌های رقیب آن‌ها را از موقعیت پایدار و مطلقشان به زیر می‌آورد و به همین جهت است که وی از تکثر و تنوع نظام‌های نمادین و جهان‌بینی‌های رقیب که دین را تنها به عنوان یک انتخاب در کنار انتخاب‌های دیگر تقلیل می‌دهند، صحبت می‌کند (۴، ص: ۴۴).

یکی از پیامدهای مهم مدرنیته در غرب، دنیوی شدن دین، جامعه و فرد مسیحی بوده است. این دو پدیده چنان به هم مرتبط و همبسته‌اند که بسیاری از نظریه‌پردازان، مدرنیته را از علل مهم دنیوی شدن می‌دانند. هاموند معتقد است که دنیوی شدن نتیجه و محصول روندهای صنعتی شدن و عقلانی شدن که از مشخصه‌های اصلی مدرنیته می‌باشد، بوده است. از سوی دیگر اندیشمندانی چون ویلسون از جنبش‌های احیایی و اصلاح دینی بر فرایند دنیوی شدن یاد می‌کنند و معتقدند که این جنبش‌ها بعضاً عناصری از دین عامه را حذف کرده و شکاف بین دین و دیگر نهادهای اجتماعی را افزایش می‌دهند. توماس اُدی نیز با تأکید بر نظریه وبر چنین نتیجه می‌گیرد که ویژگی عقلانی، زاهدانه و این‌دنیایی مسیحیت پروتستانی یکی از عوامل مهم دنیوی شدن غرب بوده است (۸، صص: ۹-۶۱).

۷. الهیات فمینیستی و دنیوی شدن

بنابر اجماع تقریبی در میان اندیشمندان، فرایند دنیوی شدن در دنیای غرب رابطه تنگاتنگی با رشد عقلانیت در ایجاد و گسترش دنیوی شدن به حدی مورد تأکید قرار گرفته که عوامل دیگر مانند صنعتی شدن، گسترش شهرنشینی، رشد علم‌گرایی و دیگر عواملی که در آرای نظریه پردازان طرح شده، همگی متأثر از عقلانیت به‌عنوان عنصر کلیدی و بنیادی مدرنیته در نظر گرفته می‌شود. بنابر تعبیر ماکس وبر عقلانیت و رشد آن کلید فهم دنیوی شدن در دنیای غرب محسوب می‌شود (۱۵، ص: ۹۹). بر همین اساس رشد عقلانیت چه در درون آیین مسیحیت و چه در خارج از آن، به عنوان عامل تأثیرگذار بر روند دنیوی شدن مورد تأکید قرار گرفته‌اند. یکی از عمده‌ترین پیامدهای اساسی عقلانیت را می‌توان رشد نگرش انتقادی در تمامی سطوح زندگی اجتماعی در نظر گرفت، که خود موجبات رشد رویکرد نقادانه درون دینی را در آیین مسیحیت فراهم نموده است. بدین‌سان ادیان با

گشودن درهای خویش بر روی تفکر نقادانه، زمینه‌های دنیوی شدن خود را از درون خویش ایجاد می‌نمایند (۱۷، ص: ۱۴۹). همان‌گونه که بیان شد، بنیادهای رویکرد فمینیسم به دین از موج نخست آن در قرن نوزدهم تاکنون بر انتقاد از نظام‌های دینی به ویژه مسیحیت استوار بوده است. الهیات فمینیستی زمینه‌های گشودن درهای الهیات مسیحیت سنتی را بر روی نگرش انتقادی فراهم آورد و زمینه‌های دنیوی شدن از درون را در ساختار محافظه کارانه مسیحیت سنتی فراهم آورد.

از سوی دیگر تاریخچه جنبش و اندیشه‌های فمینیستی بیانگر تضاد و تعارضی با ادیان سنتی است. چنان‌چه بنیادهای فمینیسم در آمریکای شمالی حاکی از نوعی تداوم همبستگی میان مسایل دینی زنان با تمایل آنان نسبت به مشارکت سیاسی - اجتماعی است. لوسرتیا موت^{۳۱} در کنوانسیون دفاع از حقوق زنان در سال ۱۸۴۸ به توافق ذاتی میان دو موضوع بالا اشاره می‌کند. وی موفقیت همه جانبه زنان را در حمایت از مشارکت زنان در فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، در کنار تلاش گسترده آنان در جهت سرنگونی نظام‌های دینی استبدادی می‌داند (۲۸، ص: ۴۵). بنابراین مشاهده می‌شود در بنیان‌های اندیشه‌های فمینیستی در طول تاریخ این جنبش نوعی توافق ذاتی میان دنیوی شدن و فمینیسم وجود داشته و دارد.

تعدادی از اندیشمندان بر این اعتقادند که تفاوت تمایلات دینی میان زنان و مردان را باید در میزان کمتر مشارکت زنان در زندگی اجتماعی دانست. چنان‌چه در مطالعه‌ای که در استرالیا انجام گرفته، نتایج نشانگر آن است که هر چه میزان اشتغال زنان افزایش می‌یابد، میزان دینداری آنان کاهش می‌یابد و تشابه بیشتری با مردان می‌یابند و بنابر این اشتغال زنان جایگزین نیاز به دین در آنان می‌گردد (۲۳، صص: ۸۱-۴۷۲). بر همین اساس می‌توان اشتغال زنان را به‌عنوان عاملی که سبب کاهش میزان حضور آنان در کلیسا و شرکت در مراسم دینی می‌شود، در نظر گرفت. بر همین مبنا عده‌ای از اندیشمندان بر این باورند که زنان از طریق جنبش‌های اجتماعی فمینیسم توانسته‌اند در عرصه‌های اجتماعی به‌خصوص در حوزه اشتغال جایگاه مناسبی را در جامعه کسب کنند، که این پدیده را هم می‌توان نتیجه کاهش نفوذ کلیسا دانست، و هم این‌که خود می‌توانند زمینه ساز عدم مشارکت زنان در کلیسا، بر فرایند دنیوی شدن مؤثر واقع شود (۲۱، ص: ۵۳). بنابراین می‌توان بخشی از آن‌چه را که تحت عنوان بحران معنویت در جامعه آمریکا نامیده می‌شود، تا حدی حاصل ورود روزافزون زنان به عرصه‌های اجتماعی به‌خصوص اشتغال دانست.

از سوی دیگر مطالعات انجام شده در جامعه آمریکا گویای این است که نسلی از زنان آمریکایی به‌طور بی سابقه‌ای تمایل به رد آیین کاتولیک و آموزه‌های آن پیدا کرده‌اند. بر

این اساس زنان دارای تحصیلات دانشگاهی که تحت نفوذ اندیشه‌های فمینیستی قرار گرفته‌اند، دیگر حاضر به پذیرش تعالیم آیین کاتولیک، که آنان را به فضاهای خانگی و نقش‌های مادری محدود می‌کند، نیستند. زیرا محدود شدن آنان به نقش زنان خانه‌دار به افزایش وابستگی آنان به امورات خانواده و در مقابل به افزایش محرومیت‌های اجتماعی آنان منجر می‌گردد. بنابراین می‌توان مدعی شد که افزایش حضور زنان در محیط‌های علمی و دانشگاهی و در معرض اندیشه‌های فمینیستی قرار گرفتن آنان، موجبات افزایش آگاهی‌های آنان را فراهم نموده و زنان با عدم پذیرش آموزه‌های سنتی دینی به فرایند دنیوی شدن کمک رسانده‌اند (۲۶، صص: ۳۲-۲۲۹).

همان‌گونه که بیان شد یکی از جنبه‌های رویکرد فمینیستی به دین، طرح نوعی تجسم زنانه از حکمت الهی است. این پدیده که به‌عنوان یک نوع تغییر در روابط دینی است و از آن به‌عنوان ایده زنانه شدن دین نام برده می‌شود، زمینه ساز تکثرگرایی و انعطاف‌پذیری ادیان در دوران معاصر را فراهم می‌آورد. در این رویکرد به دین، زنان به تعریف و توضیح دین از دیدگاه خودشان می‌پردازند. در نتیجه مشاهده می‌گردد که ادیان دنیوی متعددی مانند دین شخصی پرنسس دایانا مطرح می‌شوند، که به انسانی شدن ادیان به‌عنوان یک نوع تعریف از دنیوی شدن منجر گردند. علاوه بر آن مشاهده می‌شود که در جنبش فمینیستی در دنیای غرب، ادیان به‌دلیل تعیین‌شان در حوزه خصوصی و خانگی از سوی فمینیست‌ها مطرود گردیده‌اند. زنان فمینیست به ادیانی جدید روی می‌آورند که در آن امکان تعقیب خواسته‌ها و علایق‌شان میسر شود. این موارد علاوه بر انسانی شدن دین می‌تواند به خصوصی شدن و شخصی شدن دین در این جوامع منجر گردد. در این راستا زنان ادیان دنیوی فمینیستی جدیدی را به‌وجود می‌آورند که این ادیان با شکستن تمایز بین حوزه خصوصی و عمومی، می‌توانند بدون واگذارن هویت جنسیتی، امکان ورود زنان به حوزه عمومی را فراهم نمایند. اما در نهایت با ارایه این ادیان انسانی و شخصی، زمینه‌های فرایند دنیوی شدن را تسهیل می‌نمایند (۳۴، صص: ۵۱-۲۴۸).

بنابر اعتقاد عده‌ای دیگر از اندیشمندان شکل‌گیری و رشد جنبش فمینیسم به‌عنوان یکی از مراحل فرایند دنیوی شدن می‌باشد. به باور اینان تلاش جهت درک زمینه‌سازی فمینیسم و شناخت قدمت آن، با تاریخ دنیوی شدن عقاید و علوم در اروپا دارای رابطه تنگاتنگی است. اندیشه‌های مارکسیستی در باب دین، به‌عنوان یک مجموعه اندیشه‌های ظالمانه ساخته دست مردان بر علیه زنان، در تکوین عقاید و فعالیت‌های فمینیستی بسیار تأثیر گذار بوده است. تأکید فمینیست‌ها بر ساختار جنسی و جایگزینی مفاهیم عدالت و برابری به‌وسیله مفهوم جنسیت به‌عنوان مبنای قراردادهای اجتماعی در جوامع لیبرالیستی

از دیگر مواردی است که فمینیسم به طور عام و الهیات فمینیستی به طور خاص در فرایند دنیوی شدن مؤثر واقع گردیده است (۲۵، صص: ۱-۲).

یکی دیگر از نقاط تلاقی فمینیسم و دنیوی شدن را می‌توان در تقابل میان بنیادگرایی دینی و فمینیسم مشاهده نمود. چنانچه به عقیده بسیاری از نظریه پردازان ظهور بنیادگرایی دینی به خصوص بنیادگرایی مسیحی در آمریکا پاسخی صریح و مستقیم به ابعاد اومانیستی فرایند دنیوی شدن است. بنیادگرایی دینی بر ارزش‌های خانواده سنتی پدرسالار و تقویت آموزش مسیحیت محافظه کار سنتی تأکید نموده، و با مفاهیمی چون آزادی سقط جنین، حقوق هم جنس خواهی و دیگر موارد مرتبط با امور جنسی که بعضی از جریان‌های فمینیستی خواهان بوده و هستند، در تقابل شدید قرار دارد. چنانچه در جوامع مدرن سکولار در دنیای غرب اندیشه‌های فمینیستی که چالش‌های بنیاددینی در مقابل ادیان سنتی قرار داده اند، با بنیادگرایان مسیحی که فمینیسم را در راستای فرایند دنیوی شدن نمی‌دانند، تقابل و تعارض شدیدی احساس می‌شود (۳۲، صص: ۹۰-۲۸۹).

اندیشه‌های فمینیستی ذات‌گرا که در آن گرایش به جوهر مؤنث و زنانگی اصیل خارج از امور اجتماعی مشاهده می‌شود، بر خلاف دیگر جریان‌های فمینیستی که دنیوی شدن را موجب رهایی زنان از حصارهای خانگی می‌دانند، با نقد رویکردهای لیبرالیستی حاکم بر دنیوی شدن آن را بخشی از جریان ثنویت بین حوزه خصوصی و عمومی، بین دین و دولت در نظر می‌گیرند و کسانی مانند لوس ایریگاری^{۳۲} به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین نظریه پردازان جریان ذات‌گرایی فمینیستی معتقد است، در جریان دنیوی شدن زنان هویتی بیگانه از خویش می‌یابند و فرایند دنیوی شدن را دارای خاستگاه مردانه می‌دانند. ایریگاری بر این باور است که زنان نیازمند یک آرمان الهی می‌باشند، تا بتوانند به یک صورت بندی مثبت از هویت دینی دست یابند. وی در این راستا مفهوم الوهیت زنانه را مطرح می‌کند که در آن زنان الوهیت را بر مبنای تصورات زنانه خویشتن درک می‌نمایند. او به چالش کشیدن اسطوره‌های پدرسالاری موجود در ادیان سنتی، با رویکردی نقادانه، هم ادیان محافظه کار مؤید پدرسالاری، و هم فرایند دنیوی شدن را به‌عنوان عامل بیگانگی زنان می‌نگرد. ایریگاری با ارائه مفهوم الوهیت زنانه بر نیاز زنان به ادیان زنانه خود به نوعی به فرایند دنیوی شدن کمک می‌کند (۶، ص: ۱۶۳ و ۲۷، صص: ۴-۱۱).

یکی از مهم‌ترین ابعاد الهیات فمینیستی که می‌تواند بر فرایند دنیوی شدن مؤثر واقع گردد، عناصر ساختاری است که فمینیست‌ها به الهیات سنتی مسیحیت افزوده‌اند. تأکید زیاد بر آزادی بخشی الهیات به‌جای توجه به رستگاری ابدی، جایگزینی دغدغه‌های

الهیات فمینیستی و دنیوی شدن ۱۰۱

معادگرایانه مسیحیت سنتی با دل‌مشغولی‌های محیط شناختی، هم‌چنین تأکید بر جنبه تجسد و حلول به‌جای جنبه تعالی و مجرد خداوند، ذاتی دانستن تغییر به‌جای ثبات، و در نهایت تأکید بر ربط و وابستگی به‌جای جوهر و ذات مستقل، از جمله مواردی است که همگی در یک ویژگی مشترک می‌باشند و آن رویکرد این‌جهانی در آن‌هاست. زیرا در این عناصر توجه به دنیا و مسایل دنیوی جایگزین تأکید بر آخرت و زندگی اخروی گردیده است. به‌عنوان مثال معادگرایی یکی از عناصر اساسی اکثر ادیان بزرگ جهانی است که در الهیات فمینیستی دغدغه‌های زیست محیطی مربوط به زندگی بشر در این جهان جای آن‌را می‌گیرد و یا این‌که در حاشیه قرار دادن مفهوم رستگاری ابدی از سوی فمینیست‌ها که در ادیان مورد تأکید قرار دارد و به‌جای آن توجه خاص به آزادی بخشی الهیات، از دیگر مواردی است که نشانگر جایگزینی دل‌مشغولی‌های آن جهانی و اخروی با دغدغه‌های مربوط به این جهان می‌باشد. در مجموع عناصر ساختاری که از سوی فمینیست‌ها در حوزه الهیات ارائه شده است، می‌تواند فرایند دنیوی شدن مسیحیت از درون را تسهیل نماید.

۸. نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از این پژوهش نشانگر آن است که فمینیسم چه به‌عنوان یک جنبش اجتماعی و چه به‌عنوان یک اندیشه، که به یک نوع معرفت‌شناسی خاص فمینیستی منجر گردیده است، از بدو شروع آن در قرن نوزدهم تاکنون، با طرح پرسش‌هایی بنیادین، دین را به‌عنوان عامل اساسی مشروعیت بخش ساختار پدرسالاری حاکم بر تمامی جوامع بشری با چالشی عظیم رو در رو ساخته است.

فمینیست‌ها با تأکید بر مفهوم جنسیت در مطالعات دینی باب جدیدی را در الهیات گشودند. اینان با تأکید بر مسأله جنسیت خداوند در آیین مسیح انتقادات شدیدی را نسبت به کلیه ادیان به‌خصوص مسیحیت مطرح کرده و بر مفهوم آندروژنی بودن خداوند تأکید نمودند. متکلمان فمینیست علاوه بر انتقادات نسبت به الهیات سنتی در مسیحیت محافظه کار، عناصری ساختاری را تحت عنوان الهیات فمینیستی ارائه کرده‌اند که در آن‌ها رویکرد این جهانی شدیدتری نسبت به الهیات مسیحی مشاهده می‌شود. الهیات فمینیستی امروزه به‌عنوان شاخه‌ای جدید و تأثیرگذار در الهیات مسیحی معاصر به رسمیت شناخته می‌شود. عمده‌ترین مؤلفه رویکرد فمینیستی به الهیات، مفهوم زنانه شدن دین است و در آن یک بازتعریف از دین ارائه می‌گردد که همانا طرح نوعی تجسم زنانه از حکمت الهی محسوب می‌گردد. در این رویکرد ارتباط میان انسان و خداوند، به شکل نوعی رابطه متقابل مبتنی بر احساسات و عواطف صمیمانه و اندیشه‌های صلح طلبانه زنانه پدیدار می‌شود.

نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که جنبش فمینیستی چه در حوزه مسایل اجتماعی و چه در حوزه‌های اندیشه و معرفت شناختی یکی از عناصر مهم مدرنیته به‌شمار می‌رود. دنیوی شدن نیز به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی مدرنیته نقش مهمی در دنیای معاصر ایفا می‌نماید. با توجه به خاستگاه مشترک میان فمینیسم و دنیوی شدن نوعی ملازمت و رابطه مثبت میان این دو پدیده در زندگی اجتماعی مشاهده می‌شود. گسترش رویکرد انتقادی در درون آیین مسیحیت از سوی فمینیست‌ها، تأثیر جنبش حقوق زنان و اندیشه‌های فمینیستی در زمینه‌های افزایش آگاهی‌های زنان و گسترش مشارکت آنان در حوزه‌های اجتماعی، به‌خصوص اشتغال، طرح ایده زنانه شدن دین و ارائه ادیان با رویکرد زنانه، تأکید بر تکثر ادیان، ارائه ادیان شخصی، تقابل شدید مطالبات فمینیستی با بنیادگرایی دینی، نقد شدید مسأله جنسیت مذکر برای خداوند و ارائه بدیلی‌هایی مؤنث برای آن، و در نهایت ارائه عناصر ساختاری الهیات فمینیستی که در آن‌ها تأکید بر این جهان و زندگی بشر در آن جایگزین رویکردهای اخروی گردیده است، همگی از جمله مواردی است که می‌توان آن‌ها را در زمره تأثیرات فمینیسم و الهیات فمینیستی بر فرایند دنیوی شدن از درون و بیرون از ادیان، به‌خصوص آیین مسیح در دنیای غرب به‌حساب آورد. نکته قابل بیان این است که با توجه به تنوع اندیشه‌های فمینیستی و مطالبات آنان از یک‌سو، و تنوع فرهنگ‌ها و تفاوت میان ادیان از سوی دیگر، در تعمیم یافته‌های این پژوهش به دیگر فرهنگ‌ها و جوامع باید احتیاط و دقت خاصی مبذول داشت.

یادداشت‌ها

- | | | |
|------------------|------------------------|------------------------------------|
| 1- Feminism | 2-Secularization | 3-Modernity |
| 4-Feminine | 5-Femina | 6-Alexander Dumas |
| 7-E. Castels | 8-Florence Nightingale | 9-M.J. Gage |
| 10-Mary Daly | 11-E.C. Stanton | 12-The Women's Bible |
| 13-Androgyny | 14-Other | 15-Secular |
| 16-Sacred | 17-He | 18-You |
| 19-R. R. Ruether | 20- Gaia | 21-Feminization Thesis of Religion |
| 22-Westphalia | 23-Voltaire | 24-G.J. Holyoake |
| 25-Secular | 26-Saeculum | 27-Saecularum |
| 28-L. Shiner | 29-P.L Berge | 30-B. Wilson |
| 31-Lucertia Mott | 32-L. Irigaray | |

منابع

الف: منابع فارسی

۱. آبوت، پاملا و والاس، کلا، (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی زنان*، ترجمه: منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
۲. برقی، محمد، (۱۳۸۱)، *سکولاریزم از نظر تا عمل*، تهران: نشر قطره.
۳. بستان (نجفی)، حسین، (۱۳۸۲)، *نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم*، قم: مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه.
۴. تامپسون، کنت، (۱۳۸۱)، "دین و دنیوی شدن"، در *دین و ساختار اجتماعی*، کنت تامپسون و دیگران، ترجمه: علی غلامپور و حسن محدثی، تهران: انتشارات کویر، صص: ۲۵-۵۱.
۵. زیبایی نژاد، محمدرضا، (۱۳۸۲)، "درآمدی بر فمینیسم"، در *فمینیسم و دانش‌های فمینیستی*، ترجمه، تحلیل و نقد تعدادی از مقالات دایره‌المعارف فلسفی روتلیج، سر ویراستار: حمیدرضا حسنی، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، صص: ۱۱-۳۲.
۶. ساراپ، مادان، (۱۳۸۱)، *مقدمه‌ای بر پسا ساختارگرایی و پسامدرنیسم*، ترجمه: محمدرضا تاجیک، تهران: نشر نی.
۷. ساشوکی، مارجوری، (۱۳۸۲)، "الهیات فمینیستی"، در *فمینیسم و دانش‌های فمینیستی*، ترجمه: بهروز جندقی، ترجمه، تحلیل و نقد تعدادی از مقالات دایره‌المعارف فلسفی روتلیج، سر ویراستار: حمیدرضا حسنی، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، صص: ۱۹۲-۱۸۳.
۸. شجاعی زند، علیرضا، (۱۳۸۱)، *عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۹. کاستلز، امانوئل، (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، قدرت هویت، ترجمه: حسن چاوشیان، جلد دوم، تهران: طرح نو.
۱۰. گیدنز، آنتونی، (۱۳۷۳)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
۱۱. لودز، آن، (۱۳۷۷)، *الهیات فمینیستک در دین: اکنون، این‌جا، نوشته: ریچارد پایکین و دیگران*، ترجمه: مجید محمدی، تهران: نشر قطره، صص: ۱۴۲-۱۱۲.
۱۲. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۳)، *مقدمه‌ای بر مطالعات زنان*، تهران: دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی.

۱۳. نقوی، علی محمد، (۱۳۶۳)، *جامعه شناسی غرب‌گرایی*، جلد دوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۱۴. هام، مگی و گمبل، سارا، (۱۳۸۲)، *فرهنگ نظریه فمینیستی*، ترجمه: فیروزه مهاجر، فرخ قره داغی و نوشین احمدی خراسانی، تهران: نشر توسعه.
۱۵. همیلتون، ملکلم، (۱۳۷۷)، *جامعه شناسی دین*، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: انتشارات تبیان.
۱۶. ویلسون، برایان، ار، (۱۳۷۴)، "جدا انگاری دین و دنیا"، ترجمه: مرتضی اسدی در فرهنگ و دین، ویراسته: میرچا الیاده، ترجمه: هیئت مترجمان، زیر نظر بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: انتشارات طرح نو، صص: ۱۴۶-۱۲۴.
۱۷. ویلم، ژان پل، (۱۳۷۷)، *جامعه‌شناسی ادیان*، ترجمه: عبدالکریم گواهی، تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی، تبیان.

ب: منابع انگلیسی

18. Backford, James, A., (2003), *Social Theory & Religion*, Combridge: Cambridge University Press.
19. Berger, Peter L., (2002), "Secularization and De-Secularization", in Linda Wood head and others (Eds), *Religion in the Modern World*, London and New York: Routledge, pp. 291-298.
20. Bouchier, David, (1983), *The Feminist Challenge: the Movement for Women's Liberation in Britain and the United State*, London: Macmillan.
21. Cavarero, Adriana, (1995), *In Spite of Plato: A Feminist Rewriting of Ancient Philosophy*, Cambridge: Polity Press.
22. Crockett, Clayton, (2001), *Secular Theology*, Chicago University Press.
23. De Vaus, David, and Mc Allistr, Ian, (1987), "Gender Differences in Religion, a Test of Structural Location Theory", *American Sociological Review*, Vol: 52, pp: 472-81.
24. Demerath, N.J, (2000), "Secularization", in *Encyclopedia of Sociology*, (Second Edition), Macmillan References, USA, Vol, 4, pp: 2482-2491.
25. Ezzat, HebaRaouf, (2002), "Rethinking Secularism ... Rethinking Feminism" <http://www.Islamonlin.Net/English/contemporary/2002/07/Articleol.shtml>.

26. Greeley, A. M., (1990), *The Catholic Myth: The Behavior and Beliefs of American Catholics*. New York: Charles Scribner's sons.
27. Mookherjee, Monica, (2003), "Hypotheses of Sex: Women, Religion and Secularism in Irigarayan Perspective", Political Studies Association Conference, www.Psa.ac.uk/cps/2003/monica%20Mookherjee.pdf
28. Morgan, Sue, (1999), "Feminist Approaches" in *Approaches to Study of Religion*, (Ed) Peter Connolly London and New York: Cassell.
29. Neitz, Mary. Jo, (1998), "Feminist Research and Theory" in *Encyclopedia of Religion and Society*, Alta Mira Press, pp: 184-6.
30. Swatos Jr, William. H., (1998), "Feminization Thesis", in *Encyclopedia of Religion and Society*, Alta Mira Press. p. 187.
31. Toft, Evelyn, (1995), "Gender and Religion", in *International Encyclopedia of Sociology*, Fitzroy Dearborn Publishers, pp: 556-560.
32. Turner, Bryan S, (2004), "Religion, Romantic Love and Family ", in *The Blackwell Companion to the Sociology of Families*, (Ed) J, Scott, J, Treas & M., Richards, Blackwell Publishing, pp: 298-305.
33. Williams, Susana. H., (2000) "Religion, Politics and Feminist Epistemology", <http://www.members.triod.net/sister.awake/faq.pdf>.
34. Woodhead, Linda, (2002) "Women and Religion", in *Religion in the Modern World*, (Ed) L. Woodhead, Rout ledge, pp: 332-56.
35. Woodhead, Linda, (2003), "Feminism and the Sociology of Religion: from Gender- blindness to Endearred Difference", in *The Blackwell Companion to Sociology of Religion*, (Ed) Richard K. Fenn, Malden, USA, Blackwell Publishing, pp: 67-84.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی